

اهمیت و لزوم تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی (ره)

محمدرضا فارسین *

سیدعلی پورمنوچهری **

چکیده

پایداری حکومت‌های مردمی مرهون فرآیندی به نام تربیت سیاسی است. تربیت سیاسی که زمینه انتقال ارزش‌های حاکمیتی را از نسلی به نسل دیگر فراهم می‌کند، مهم‌ترین فرآیند پیش روی هر حکومت مردم پایه‌ای به شمار می‌رود. از همین رو حاکمیت فقه سیاسی شیعی که با زیربنای نظریه ولایت فقیه، خود را داعیه‌دار حکومتی مردمی می‌داند نیز از این قاعده کلی مستثنی نخواهد بود. به همین جهت ضروری تداوم و حفظ انقلاب اسلامی، مرهون به ثمر نشستن تربیت سیاسی است. این پژوهش بنیادین که با روش تحلیلی و با استفاده از ابزار مطالعه‌ی اسنادی و کتابخانه‌ای صورت گرفته است، حاکی از آن است که فقه سیاسی شیعی با تبلوری تازه در مکتب اجتهادی امام خمینی تربیت سیاسی را به عنوان حقی طرفینی برای ملت و حکومت پاس می‌دارد و تحقق جامعه مدنی را به عنوان رکن تکاملی تربیت سیاسی مغتنم می‌شمارد.

کلیدواژه‌ها: تربیت سیاسی، امام خمینی، فقه سیاسی، جامعه مدنی.

* دکتری فقه و حقوق و اندیشه امام خمینی (ره) دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Mohamadreza.Farsian67@gmail.com

** استادیار گروه فقه و حقوق و اندیشه امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد، تهران، ایران.

Ali_poormanuchehri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۲۴

۱. مقدمه

تربیت سیاسی (Political education) یکی از مهم‌ترین گرایش‌ها و نقش‌های تربیتی در عصر جدید محسوب می‌شود. حکومت‌ها در ایفای این نقش، سهمی قابل توجه را برای خود رقم زده‌اند که بدون حضور آنها زندگی شهروندان (Citizens) عملاً به مخاطره می‌افتد. مردم برای تأمین مصالح و معایش زیستی خود که نقشی اساسی در کیفیت زندگی آنها خواهد داشت، به حکومت‌ها بیش از پیش وابسته‌اند. حکومت‌های جمهوری (Republic) و مردم‌سالار نیز برای ثبات و دوام خود، ناگزیر از جلب رضایت عموم مردم هستند. این تناسب طرفینی در جلب رضایت، قراری را میان حکومت و شهروندان ایجاد کرده است، که ما از آن به فرآیند تربیت سیاسی تعبیر می‌نمائیم.

تربیت سیاسی قراردادی دوطرفه است، که شهروندان علاوه بر شأن خدمات‌گیرنده از حکومت به عنوان ناظر و امین حاکم نیز محسوب می‌شوند. حاکمان نیز در قبال انجام وظایف، تثبیت حاکمیت خود را به وسیله حمایت و پشتیبانی عمومی از مردم درخواست خواهند کرد. این فرآیند، نیاز به نهادینه‌سازی نگرش‌ها، دانش‌ها و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر خواهد داشت، که در پرتو تعامل سازنده حکومت با مردم رقم خواهد خورد.

در عصر اخیر با تکمیل و پردازش نظریه ولایت فقیه توسط امام خمینی، فقه سیاسی شیعه و به تبع آن جهان اسلام، دوران جدیدی را آغاز کرده است. وابستگان این دیدگاه داعیه‌دار حکمرانی و اداره نظام جهانی بوده و با میل به جهانی‌سازی نظام اسلامی و با شالوده‌ای انقلابی به دنبال ایجاد حاکمیت نوینی در جهان می‌باشند. از آنجا که نوع حکومت مطرح شده توسط بنیان ولایت فقیه، حکومت جمهوری با قید مردم‌سالاری دینی می‌باشد؛ پس لزوماً تربیت سیاسی که باعث رضایت طرفینی شهروندان و حاکمیت می‌گردد، در این حکومت موضوعیت می‌یابد. ما در این مقاله که از نوع بنیادین و با روش تحلیلی و با بهره‌گیری از ابزار مطالعه‌ی اسنادی یافته است، به دنبال بررسی و کشف تربیت سیاسی در نظام سیاسی دینی/ فقهی هستیم. این پژوهش ضمن بررسی مفهوم تربیت سیاسی در ابعاد دینی و فرادینی آن به دنبال اثبات چگونگی نگرش فقه سیاسی شیعی در مکتب اجتهادی امام خمینی به این مقوله می‌باشد.

۲. معناسناسی

برای شناخت معنای واقع‌بینانه‌تری از تربیت سیاسی ضرورت ایجاد می‌نماید تا دو واژه اساسی این مفهوم یعنی تربیت و سیاست را به طور جداگانه مورد کنکاش قرار دهیم:

۲-۱. تربیت

تربیت در معنای لغوی از ریشه ربّ و به معنای ایجاد چیزی در حدّ تمام و کمال آن است. (راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۶) همچنین برخی تربیت را از ریشه ربوّ و به معنای پرورش فکری و اخلاقی دانسته‌اند. (بستانی، ۱۳۷۵: ۲۲۲)

در معنای اصطلاحی نیز تربیت به مجموع اموری اطلاق شده است که در سازندگی شخصیت روحانی [درونی] انسان مدخلیت دارد. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۰۶) همچنین اصطلاح تربیت در معانی دیگری از جمله نهاد یا نظام آموزش و پرورش، حاصل عمل معین، فرآیند تاثیرگذاری و تاثیرپذیری، محتوا یا برنامه نیز استعمال شده است. (میالاره، ۱۳۷۵: ۳۲) در فرهنگ فقهی نیز چنین تعبیر شده است که «تربیت، پرورش در جهت رشد و کمال است.» (شاه‌رودی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۴۳۷) به نظر فرآیند تاثیرگذاری و تاثیرپذیری، واقعیت عام‌تری را از موضوع تربیت تصویر می‌نماید و در همه اوضاع و احوال زندگی انسان به چشم می‌خورد؛ لذا عموم تعاریف ارائه شده از تربیت متأثر از آن است. این معنا معادل Education در زبان انگلیسی به معنای پروردن است. (صلیبا و صانعی، ۱۳۶۶: ۳۳) بر اساس این تعریف، هر علمی از جمله فقه اگر منجر به رشد و کمال فرد و اجتماع گردد، مشمول امر تربیت واقع می‌شود.

۲-۲. سیاست

سیاست نیز مفهومی است که از دیرباز در اندیشه بشری وجود داشته است و از آن تعاریف و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه شده است. از جهت لغوی واژه سیاست از ریشه ساس-یسوس به معنای رام کردن اسب و حکم راندن بر رعیت (زمخسری، ۱۳۸۶: ۱۴۴) اداره کردن حکومت، پرداختن به امور مردم بر طبق مصالح‌شان، نگاه‌داشتن ملک و حراست (معین، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۳۸۲) تنظیم امور دولت و تدبیر شؤون آن (صلیبا و صانعی، ۱۳۶۶: ۴۰۲) مدیریت و تصمیم‌گیری (عبدالحمید، ۱۳۶۵: ۱۵) آمده است.

در معنای اصطلاحی سیاست شاید بتوان در عصر جدید آن را مبارزه برای کسب، حفظ و بسط قدرت و نفوذ در جامعه دانست. (عالم، ۱۳۸۲: ۳۶) همچنین در اصطلاح شناسی سیاست می‌توان به تقسیم‌بندی کلی آن نیز رجوع نمود، که سیاست یا شرعی است و یا مدنی. اگر سیاست شرعی باشد احکام آن منبعث از دین است و اگر سیاست مدنی باشد، بخشی از حکمت عملی است که عبارت است از حکمت سیاسی یا علم سیاست. بر این اساس موضوع علم سیاست در نظر فیلسوفان قدیم عبارت از بحث در انواع دولت و حکومت و رابطه آن‌ها با یکدیگر می‌باشد. لذا بحث از مراتب [قوانین] مدنی و احکام مربوط به آن و مراتب مختلف اجتماعات انسانی و نحوه بقاء حیات آن‌ها و علت زوال آن‌ها و چگونگی حفظ حقوق مردم و آبادانی شهرها و امثال آن، مربوط به علم سیاست است. (صلیبا، ۱۳۶۶: ۴۰۲)

متفکران غربی نیز سیاست را به منزله کوششی برای کسب قدرت (ریمون، ۱۳۶۶: ۱۵) و مطالعه دولت (رودی، ۱۳۵۱: ۳) و هنر استفاده از امکانات معرفی کرده‌اند و چون همه انسان‌ها نمی‌توانند به تمام اهداف خود برسند، سیاست را به صورت ابزاری که می‌تواند قدرت و امکانات را متناسب سازد، معرفی کرده‌اند. (دوورژه، ۱۳۴۹: ۱۲۹) عده دیگری معنای حکومت کردن بر انسان‌ها را برگزیده‌اند. (راسل، ۱۳۶۷: ۴۵) معنای سیاست در نگرش مغرب‌زمین‌عاری از وجوه توحیدی و جهت‌گیری الهی است و فاقد استعداد لازم برای استقبال از بنیان معرفتی و الهی تربیت در درون ساختار معناشناختی خود می‌باشد.

امام خمینی نیز برای ارائه تعریف دقیق از سیاست با نگاهی اصطلاح‌شناسانه و امدار تقسیم‌بندی آن گردیده‌اند و با توجه به بنیاد معرفتی و تربیتی سیاست در نگاه اسلام، تحلیل و گونه‌شناسی آن را در سه قالب، سیاست شیطنانی (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۲۶۴) (سیاست حیوانی (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۷۸) و سیاست الهی (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۱۱) بیان می‌نمایند. نگرشی که مورد التفات عملی امام خمینی واقع شده است، نوع سوم یا همان سیاست الهی است که طریق شکوفایی استعدادهای فطری و عقلانی انسان را نیز هموار می‌سازد. به عبارتی سیاست به معنای حقیقی در منظر امام، مدیریت، توجه و نظم‌دهی به زندگی انسان‌ها در مسیر حیات معقول است. (جعفری، ۱۳۷۱: ۴۰-۳۹)

۲-۳. تربیت سیاسی

تربیت سیاسی که از آن به مفاهیم دیگری همچون جامعه‌پذیری سیاسی و سیاسی کردن نیز یاد می‌شود (شرفی، ۱۳۸۹: ۱۹) فرآیندی است که از طریق آن جامعه نگرش‌ها، دانش‌ها و ارزش‌های سیاسی و اجتماعی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. برخی با افزودن قید اسلامی و دینی به این تعریف گفته‌اند: «تربیت سیاسی، پرورش شهروندانی است که در جهت پاسداشت ارزش‌های اسلامی و انسانی با جهت‌گیری توحیدی در زندگی اجتماعی و سیاسی در فعالیت‌های عمومی جامعه مشارکت نمایند.» (جعفرآبادی، ۱۳۹۴: ۱۱۵) اموری همچون تربیت شهروندان، گزینش رهبران سیاسی، ایجاد یک هم‌بستگی سیاسی، حفظ قدرت سیاسی و اجتماعی کردن افراد برای نظام‌های سیاسی موجود و تربیت شهروندی از جمله اهدافی است که برای تربیت سیاسی می‌توان ذکر کرد. (الیاس، ۱۳۸۵: ۱۷۹) برخی از معاصرین (مطهری، ۱۳۸۰: ۳۶) نیز تربیت سیاسی را از شاخه‌های حکمت عملی در حوزه تدبیر مدن قرار داده‌اند و چنین پنداشته‌اند که آنچه حکمت عملی نامیده می‌شود، اندیشه‌هایی است که خرد اجتماعی بشر برای وصول به کمالات و اهداف خود می‌آفریند.

به نظر در تعریف مختار می‌توان، تربیت سیاسی را پرورش فضایل، دانش‌ها و مهارت‌های مورد نیاز برای مشارکت سیاسی و آماده کردن افراد برای تعالی آگاهانه جامعه خود دانست، که این بازسازی و مشارکت آگاهانه و مختارانه از سوی مردم و حاکمیت به طور متقابل و بر اساس حقوق متعین صورت می‌پذیرد.

۳. تربیت سیاسی در اندیشه فرادینی

در اندیشه فرادینی که عمدتاً از جهان غرب بازتاب یافته است، تربیت سیاسی از جمله مفاهیمی است که در طول زمان در معرض تحول و تطور معنایی و مفهومی قرار داشته و هیچ‌گاه از دید اندیشمندان حوزه‌های اجتماعی، فلسفی و سیاسی پنهان نمانده است. البته هر چند در شرق و خاور دور نیز تربیت سیاسی و حکومت‌های مردم پایه شکل گرفته‌اند، اما پروژه مدرنیزاسیون سیاسی در عصر جدید عمدتاً از جهان غرب بازتاب یافته است، به همین جهت ما اندیشه تربیت سیاسی را در بُعد فرادینی آن، بیشتر معطوف به جهان غرب می‌دانیم. بر اساس تعریف مختار، تربیت سیاسی به مدد آموزش مجموعه حقوق، وظایف و تعهدات آدمی، راهی برای توزیع و اداره عادلانه منافع و مسئولیت‌های زندگی اجتماعی ارائه می‌دهد. (فالکس، ۱۳۸۱) همچنین گفته شده است:

«تربیت سیاسی فرآیندی است که به وسیله آن افراد در جامعه‌ای معین با نظام سیاسی آشنا می‌گردند و تا اندازه قابل توجهی ادراکشان از سیاست و واکنش‌هایشان نسبت به پدیده‌های سیاسی تعیین می‌شود.» (راش، ۱۳۸۷: ۱۰۲) به عبارتی تربیت سیاسی که به آن پرورش سیاسی نیز گفته می‌شود جریانی است که شخص از طریق آن جهت‌گیری سیاسی خود را در جامعه کسب می‌کند و به این ترتیب ارزش‌های سیاسی و اجتماعی، از نسل قبل به نسل بعدی منتقل می‌شود. بنابراین می‌توان گفت: «تربیت سیاسی جذب و درونی کردن هنجارها و ارزش‌های نظام سیاسی جامعه است.» (علاقه‌بند، ۱۳۷۹: ۱۱۸-۱۱۷) بر همین اساس می‌توان مدعی جایگزینی مفهوم تربیت سیاسی به جای تربیت شهروندی گردید و هدف آشکار تربیت سیاسی را شکل‌دادن رفتارهای عموم مردم به اقتضای قالب‌های اجتماعی و سیاسی دانست. (علاقه‌بند، ۱۳۸۷: ۱۱۷) بنابراین تعاریف، تربیت سیاسی می‌تواند انواع آموزش‌های سیاسی اعم از رسمی و غیر رسمی را نیز در برگیرد. از همین رو نظام‌های سیاسی برای حفظ و بقا خود نیازمند جلب حمایت حداکثری افراد جامعه خود می‌باشند.

تربیت سیاسی در جهان غرب به ویژه در عصر حاضر ضمن بازیابی نقش سیاست در نهادهای اساسی اجتماعی راه خود را دنبال کرده است. برخی تحقیقات با پررنگ نمودن نقش آموزش‌های عمومی به ویژه در مدارس (Ted Tappe, 1984: 141-147) و برخی دیگر با برجسته سازی نقش خانواده و بهره‌گیری از ظرفیت جنسیت تربیت سیاسی را بازتاب داده‌اند (Lynn Davies, 1984: 187-195) همچنین یکی از عوامل بروز خشونت‌ها به ویژه در زمان برگزاری انتخابات‌ها، عدم تحقق تربیت سیاسی به ویژه در میان نسل جوان می‌باشد (Neville Onebamhoi, 1994: 99-110) از طریق تربیت سیاسی است که بین نظام اجتماعی و نظام سیاسی ارتباط برقرار می‌شود و مردم حاکمیت را قلباً به رسمیت خواهند شناخت و مدافع حقوق حاکمیتی خود خواهند بود. به طوری که اندیشمندان و فلاسفه سیاسی معتقدند که نظام‌های سیاسی در تلاش‌اند تا آن‌گونه از دانش‌ها و رفتارهایی را که موجب بقای نظام سیاسی موجود در جامعه هستند به افراد جامعه به ویژه نسل نو منتقل نمایند (اخترشهر، ۱۳۸۶: ۴۴) که مهم‌ترین مسیر نیل به این مقصود انتقال فرهنگ سیاسی حاکم از طریق تربیت سیاسی می‌باشد. نظام‌های سیاسی از طریق تربیت سیاسی، احساس وفاداری به نظام، حسن میهن دوستی و وابستگی به نهادها و ارزش‌های سیاسی را در شهروندان خود، تقویت می‌کنند و بدین وسیله مشروعیت [مقبولیت عمومی] و سطح پشتیبانی از نظام ارتقاء می‌یابد و موجب

استحکام نظام سیاسی می‌گردد. تربیت سیاسی در بطن خود با مفهوم قدرت عجین است و اساساً راهی برای حفظ قدرت به شمار می‌رود.

۴. تربیت سیاسی در اندیشه دینی

تربیت سیاسی در انگاره‌ی دینی را می‌توان در میان اندیشه‌های برگرفته از نظام سیاسی و رابطه آن با دین جستجو نمود. در این انگاره نظامات فکری مختلف از جهت سازگاری میان مقوله دین و سیاست را می‌توان در یک تقسیم کلی به سکولار، ایدئولوژیک و دینی تقسیم کرد. اندیشه سکولار که خاستگاه آن در جهان غرب می‌باشد، بر جدایی دین و سیاست استوار است و هر گونه مرجعیت دین را در زندگی اجتماعی و سیاسی نفی می‌کند. البته اعتقاد به سکولاریسم در حوزه اندیشه سیاسی ملازم با دین‌ستیزی و نفی دین نیست بلکه معیار سکولار بودن پابندی به استقلال عقل آدمی در شناخت پدیده‌ها و مصالح سیاسی است؛ به عبارتی فرد سکولار دارای قرائت خاصی از قلمرو دین است و دایره نفوذ دین را صرفاً در عرصه‌هایی می‌داند که مصالح و مقاصد آن در دسترس عقل بشری است و به این طریق دایره عقلانیت را در فهم دین و پدیده‌های بشری وسعت می‌بخشد. (کدیور، ۱۳۸۳: ۷۲-۶۳) این گروه هر چند به طور مستقیم موضوع تربیت سیاسی را بازتاب نداده‌اند، اما از جهان‌بینی سیاسی ایشان می‌توان استنباط کرد که این دسته به واسطه نفی دخالت دین در عرصه سیاست، لاجرم نافی تربیت سیاسی دینی و بالاخص فقهی می‌باشند.

در موضوع دوم یعنی تفکر ایدئولوژیک نیز خاستگاه ایدئولوژی در واقع این مسأله است که ممکن است بین فهم و واقع یا بین تفکر اجتهادی و حقیقت دین در تجربه اسلامی، تفاوت و حتی تناقض باشد. خواه این تناقض مربوط به حکمی درباره حال حاضر باشد، یا خبری از گذشته و آینده. (فیرحی، ۱۳۸۹: ۲۸) در نظام ایدئولوژیک با توسل به ابزار غیر علمی چون حبّ و بغض، طرح هرگونه نظریه جدید منع شده و هر نظریه‌ای را که با خوانش او ناسازگار است، از پیش غلط می‌داند. نظامات ایدئولوژیک دچار توهم استغنا و گرفتار پندار کمال هستند و خود را حقیقت محض و کمال نهایی می‌پندارند و پذیرای هیچ نقد و طرح جدیدی نمی‌باشند. در نظام ایدئولوژیک تقلید و تعبد مهم است، برخلاف آنچه در نظام دینی شایع است "تَفَقَّهَ ثُمَّ تَعَبَّدْ". یعنی اول نقد و ارزیابی‌های فقیهانه پس آن‌گاه تعبد به یافته‌های اجتماعی. (سروش، ۱۳۷۲: ۱۵۹-۱۵۷) پیش‌فرض‌های این دسته نیز در مقوله تربیت سیاسی مبتنی بر یک جنبه‌گرایی و

پروپاگاندا (Propaganda) حکومتی است و با تربیت سیاسی به عنوان یک رابطه دوسویه میان مردم و حاکمیت هیچ نسبتی ندارد.

از نوع سوم تفکر حاکم بر مقوله دین و سیاست نیز که تفکر دینی است می‌توان این-گونه برداشت نمود که نظام‌های سیاسی دینی عموماً نظام‌هایی هستند که به درجات مختلف، در هستی نظام سیاسی، مکانیسم عمل و غایات آن به آموزه‌های دین استناد می‌کنند. (فیرحی، ۱۳۸۹: ۲۱) اگر یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام را نظام سیاسی آن بدانیم، باید بر این عقیده باشیم که این نظام در اندیشه و عمل مبتنی بر وحی است، یا به عبارت سنجیده‌تر تفسیر وحی را ملاک عمل قرار می‌دهد. نظام سیاسی اسلامی، به معنای ایدئولوژیک بودن آن نیست؛ زیرا هر چند که نظامات سیاسی غیردینی، ممکن است در شرایط زمانی و مکانی ویژه‌ای گرایش‌های ایدئولوژیک نشان دهند، اما اصولاً مقوله دین بسیار گسترده‌تر است.

برای اثبات دینی بودن و یا غیر دینی بودن مفهوم تربیت سیاسی باید به پردازش این انگاره در منابع دینی پرداخت. در نصوص دینی شامل قرآن و روایات، مفهوم مستقلی تحت عنوان تربیت سیاسی یافت نمی‌شود، اما اشارات و گزاره‌های عمدتاً کلانی را از این موضوع می‌توان به دست آورد که همگی مؤید باور دین در دستیابی به الگوی تربیت سیاسی می‌باشد. اشاراتی همچون:

دعوت به امور خیر و نهی از پلیدی‌ها در هنگامه مکنت و قدرت: «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (بقره: ۱۲۹) به معنای: «آنها (مومنان) کسانی هستند که هرگاه به آنها قدرت بخشیده‌ایم، نماز را به پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.»

و همچنین تأکید بر اقامه قسط و عدل که لزوماً با تشکیل حکومت در تناسب است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید؛ ۲۵) به معنای: «همانا ما پیمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند، و آهن (و دیگر فلزات) را که در آن هم سختی (جنگ و کارزار) و هم منافع بسیار بر مردم است (نیز برای حفظ عدالت) آفریدیم، و تا معلوم شود که خدا و رسلش را با ایمان

قلبی که یاری خواهد کرد؟ (هر چند) که خدا بسیار قوی و مقتدر (و از یاری خلق بی نیاز) است.»

این اشارات قرآنی از جمله نشانه‌هایی هستند که بر لزوم تربیت سیاسی دینی دلالت می‌کنند. شاکله نگاه روایی دین به موضوع تربیت سیاسی در اندیشه امام علی(ع) بیشتر انعکاس یافته است. امام علی(ع) در خصوص وظایف رهبر جامعه اسلامی و طبعاً حکومت دینی که از اهم راهبردهای تربیت سیاسی دینی محسوب می‌شود، می‌فرماید: «مردم مجبورند امامی داشته باشند که رهبری آن‌ها را بر عهده بگیرد؛ کسی که آن‌ها را امر و نهی کند، حدودشان را میانشان بر پا دارد، با دشمنان بجنگد ... آنان را به آنچه صلاح آن‌ها است، راهنمایی کند و از آنچه به زیان آن‌ها است برحذر دارد؛ زیرا امر و نهی از اسباب بقای خلق است، و گرنه تشویق و ترس از میان می‌رود و کسی از رفتار ناشایست بازداشته نمی‌شود و صلاح‌اندیشی و تدبیر به فساد می‌گراید و این سبب هلاکت بندگان می‌گردد.» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۹۰: ۴۱)

همچنین اگر عقل را برابر آنچه فقها به عنوان یکی از منابع معتبر شرعی دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۳؛ میرزای قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۵۸؛ صدر، ۱۴۰۶، ج ۲: ۳۰۲؛ مظفر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۸) و در اجتهاد خود از آن سود جست‌ه‌اند به عنوان یکی از منابع اصلی درک معارف دین و فقه محسوب نمائیم، تربیت سیاسی معنای موسع‌تری خواهد یافت. عقل این حکم را تأیید می‌کند که تحقق سعادت جمعی مثبت دستیابی به سعادت فردی نیز هست. یعنی اگر جامعه‌ای اصلاح شد، به صلاح رسیدن افراد آن جامعه به صورت انفرادی هم تحقق پذیرتر می‌گردد. تربیت سیاسی امری جمعی است که فارغ از نگاه حکومت نمی‌توان تحقق آن را انتظار داشت. تربیت سیاسی که نتیجه آن استقرار مداوم حاکمیت و بازتولید امنیت روانی برای شهروندان حکومت است، از مؤیدات عقل است. هر چند عقل مستقل توانایی درک نقش دین در تحقق تربیت سیاسی را نخواهد داشت، اما عقل منبعث از شرع به دلیل مکانیزم عمل خاص، مثبت این قضیه خواهد بود که تربیت سیاسی که لاجرم به سیر تکاملی انسان نیز منتهی شود، اولاً نیازمند حکومتی است که قوانین الهی را اجرا نماید و ثانیاً حکومت با اتخاذ تدابیر و راهکارهای مناسب زمینه تداوم اجرای احکام الهی را فراهم آورد.

در میان نظامات سیاسی دینی، نظام سیاسی (حکومتی) اسلام مکانیزم عمل خاصی را بر پایه شرایط فرمانروایی در نظام سیاسی استوار کرده است و بیش از پرداختن به چگونگی حکومت کردن به دنبال یافتن پاسخ سوال چه کسی شایسته حکومت است،

رفته است. بر طبق این الگو و نظر، اقتدار سیاسی جامعه اسلامی بدون آن که مطلقاً بر عهده جامعه رها شود، مشروط و مقید به شروط خاص مقید به شخص است که بدون تحقق آن نظام سیاسی اسلامی استقرار نمی‌یابد. در میان دو گروه بزرگ از مذاهب اسلامی شامل اهل تسنن و تشیع، نظریه‌های قدیم اهل سنت، با مشروط کردن خلیفه به شرایط خاص، شیوه استقرار حاکم اسلامی را یا کلاً بر عهده مردم هر زمانه نهاده‌اند یا با تجویز مشروعیت الگوهای هم‌عرضی چون الگوی نصب، انتخاب و غلبه، گزینش یکی از این شیوه‌ها را امری تخییری پنداشته و به اختیار مردم و نهاده‌اند. (الفراء، ۱۴۰۶ق: ۲۳) در میان شیعیان نیز نظریه ولایت انتخابی فقیهان شیعه ضمن آنکه اجتهاد و فقاقت را شرط اصلی حاکم حاکم می‌داند، شیوه استقرار وی را مبتنی بر امری عقلایی دانسته و از این حیث به تجویز شیوه انتخاب به عنوان یکی از مناسب‌ترین طرق ممکن در شرایط امروز حکم می‌کند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۵۱-۵۰؛ منتظری، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۳۵-۳۱؛ کدیور، ۱۳۷۶: ۱۵۸-۱۴۱) هرچند بر اساس این برداشت تنها کسانی مجازند به عالی‌ترین مراکز قدرت دست یابند که پیشاپیش شرایط خاصی را احراز کرده باشند، اما در نصوص اسلامی افزون بر شرایط حاکمان، حکم روشنی در ارتباط با شیوه تشخیص و استقرار حاکم اسلامی نیامده است. شاید این سکوت ناشی از مقاصد مهم‌تری است که از ضرورت خاتمیت و لزوم تسهیل و تطبیق شریعت با شرایط متغیر و متفاوت برآمده است. به هر ترتیب آنچه در ذیل این حجم از نصوص شایسته بازتاب بیشتری بود، پاسخ به این سوال است که چگونه باید حکومت کرد؟ تربیت سیاسی نظریه‌ای کلان نگر است در پاسخ به این سوال و بر فرآیند چگونگی حکومت کردن دلالت می‌کند که به طریق اولی ویژگی‌هایی را نیز برای حاکمان به تصویر خواهد کشید.

۵. تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی (ره)

در میان فقیهان و مجتهدان باورهای گوناگونی نسبت به مسئله ارتباط سیاست و دیانت مطرح می‌باشد. گروهی دین را صرفاً امری فردی قلمداد کرده‌اند که در حوزه اجتماع کارآمدی لازم را نخواهد داشت و لاجرم منکر تربیت سیاسی دینی نیز می‌باشند. گروهی نیز با وسعت بخشیدن به منظومه معرفتی و کاربردی دین، سیاست را جزء لاینفک دیانت قلمداد کرده‌اند. امام خمینی (ره) که از سردمداران گروه دوم محسوب می‌شوند، همواره بر ضرورت سیاسی بودن دین تأکید داشتند و بر عدم معرفت دینی

کسانی که دین را از سیاست جدا می‌دانستند، صحه می‌گذارند(امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۴) ایشان برای اولین بار در کتاب کشف‌الاسرار، استدلال خود را در اقامه ولایت فقیه اقامه فرمودند.(امام خمینی، بی‌تا: ۱۸۱) امام خمینی در کشف‌الاسرار با بیان ارتباط معنوی نظریه ولایت فقیه با حکمت خداوندی در صدد آن است تا با نگرشی عرفانی در پیوند با نظریه‌ای فقهی لزوم عدم رهاسازی بندگان و مکلفان را توسط خداوند متعال فراهم سازد.(امام خمینی، بی‌تا: ۱۸۴) امام خمینی همچنین در کتاب الرسائل با اقامه استدلال قوی عقلی و استفاده از روایات به عنوان مؤیدات حکم عقل(امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۴) در صدد آن بودند تا ولایت فقیه را به عنوان زنجیره‌ای به هم پیوسته تا ولایت‌الله بازشناسی نمایند. ایشان با تمسک به دلایل روایی صحیحی همچون روایت امام صادق(ع) از قول مزارم که فرمودند: «ان الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کل شیء حتی والله ما ترک الله یحتاج الیه العباد الا و قد انزل الله تعالی فیهِ(کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۹) با این معنا که خداوند متعال در قرآن همه چیز را به روشنی بیان کرده است. به خدا سوگند هیچ یک از نیازهای بندگان را فروگذار نکرده مگر آنکه درباره آن حکمی صادر کرده است. یا روایت صحیحی از محمدبن مسلم از امام صادق(ع) و از امیرالمومنین(ع) که فرمود: «الحمد لله الذی بینت للامه جمیع ما تحتاج الیه»(فیض کاشانی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۶۲) ولایت فقیه را زمینه‌ساز ظهور حکمت الهی در زمینه تربیت و ارشاد مردم می‌دانند. امام خمینی ولایت فقیه را از موضوعاتی می‌داند که تصورش موجب تصدیق آن است و می‌فرماید: «هیچ حاجتی به برهان ندارد ولی دست‌های اجانب، جوانان ما را به انحراف کشانند و به آنها القا کردند اسلام حکومت ندارد و فقط پاره‌ای از احکام حیض و نفاس است یا چنین وسوسه می‌کنند که احکام اسلام ناقص است. آئین دادرسی و قوانین قضایی کاملی ندارد و لذا در اوایل مشروطه برای تدوین قانون اساسی از مجموعه حقوقی بلژیکی‌ها استفاده کردند و نقایص آن را از مجموعه حقوقی فرانسه و انگلیس ترمیم نمودند یا توطئه کرده‌اند که اسلام حکومت و تشکیلات حکومتی ندارد و اگر احکامی داشته باشد مجری ندارد و فقط قانون‌گذار است. ولی پیامبر علاوه بر بیان و جعل قوانین، خلیفه تعیین کرد تا آن احکام قوه مجریه داشته باشد و با این عمل رسالت خود را به اتمام رسانید و اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، جزئی از ولایت است.»(امام خمینی، ۱۳۸۴: ۱۲۸) ایشان در ادامه می‌فرماید: «سیاست از دیانت جدا نیست و نبوده است. دین در تصرف امور دنیا و تنظیم جامعه مسلمانان سخن گفته است. سیره و سنت پیامبر و

ضرورت استمرار اجرای احکام و سیره امام علی (ع) و ماهیت و کیفیت قوانین اسلام اعم از احکام مالی و مالیاتی احکام راجع به حفظ نظام اسلام و تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام و احکام قضایی و جزایی بر وجود حکومت دلالت دارند.» (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

در دیدگاه امام خمینی (ره) سیاست جزء لاینفک نظام فکری و جهان‌بینی اسلامی است. به واقع امام سیاست را تدبیر، مدیریت، رشد و پرورش دادن و هدایت کردن افراد جامعه به مصالح دنیوی و اخروی می‌دانند. در دیدگاه ایشان سیاست همان تربیت است نه قدرت؛ و اساس عالم را تربیت انسان می‌دانند. (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۴: ۱۵۳) به بیان دیگر از نظر ایشان سیاست آن است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را به طرف آن چیزی که صلاحشان است هدایت کند. این نوع سیاست، سیاست پیامبران، ائمه معصومین (ع) و ادامه دهندگان راه آنها یعنی علما می‌باشد. (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۲۱۸-۲۱۷) امام معتقدند که دین، سیاست مدن و راهنمای صراط مستقیم لاشرفیه و لاغریبه است، و دین حقیقی دینی است که عبادتش توأم با سیاست و سیاستش توأم با عبادت است. (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۳) از این رو سیاست در نگاه امام با ارزش تلقی شده و با فضیلت مرتبط می‌گردد. سیاست به معنای حقیقی در منظر امام، مدیریت، توجیه و نظم‌دهی به زندگی انسان‌ها در مسیر حیات معقول است. (جعفری، ۱۳۷۱: ۴۰-۳۹) امام بین تربیت و سیاست جدایی نمی‌بیند و سیاست را همانند فلاسفه مسلمان دیگر همچون ابن‌سینا و فارابی، از مقوله حکمت عملی می‌داند و از این رو سیاست در منظر امام تبدیل به ارزش می‌شود و با فضیلت مرتبط می‌گردد. (فتحی، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۵)

در اندیشه امام، مشروعیت نظام سیاسی، خاستگاه الهی داشته، اما مقبولیت آن که متکی بر تحقق تربیت سیاسی است دارای جایگاهی مردمی است، چرا که «مقبولیت، شرط تحقق حکومت است.» (شریعتمدار، ۱۳۸۷: ۱۰۲) امام می‌فرمایند: «حکومت اسلامی یعنی حکومتی که مبتنی بر عدل و دموکراسی و متکی بر قواعد و قوانین اسلام باشد.» (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۴۸) از دیدگاه امام، حکومت‌های غیر توحیدی کاری به این که مردم الهی شوند، ندارند بلکه تمام هم و غم آن‌ها این است که کسی کاری انجام ندهد که به مصالح و حکومت‌شان ضرر برساند. اما انبیا به انسان کار دارند و به دنبال تربیت انسان چه در خلوت و چه در جلوت هستند. (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۴۱۴) با توجه به این موارد می‌توان گفت که تربیت سیاسی از دیدگاه امام روی آوردن آگاهانه و

اهمیت و لزوم تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی(ره) ۱۰۳

آزادانه به سمت ارزش‌های والای انسانی و آراستن جامعه به فضیلت‌ها است. امام مدام تاکید می‌کند که تنها نظامی که با انسان چه در منزل و چه در بیرون کار دارد، اسلام است و او به دنبال انسان‌سازی است. اسلام است که می‌تواند انسان را از مرتبه طبیعت تا مرتبه روحانیت و مافوق روحانیت تربیت کند. اسلام آمده است که طبیعت را به سمت روحانیت و توحید بکشانند و طبیعت را مهار کند. (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۴۱۵)

امام خمینی از سه نوع سیاست سخن می‌گوید و تنها بر یکی از آن سه نوع تأکید می‌کند: اولین نوع سیاست شیطانی است؛ که دروغ و تزویر، استبداد، دیکتاتوری، سلطه هوای نفس جزء ویژگی‌های آن است. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴: ۲۶۴) نوع دیگری از سیاست از دیدگاه امام سیاست حیوانی و جسمانی است و با این‌که در اهداف خود صحیح است و از دروغ و نیرنگ به دور است، اما فقط بعد حیوانی و مادی افراد را در نظر می‌گیرد و هدف آن تامین مصالح عمومی و اجتماعی است و توجهی به بعد معنوی و روحانی و سعادت اخروی ندارد. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶: ۷۸) امام با این‌که این نوع از سیاست را صحیح می‌پندارند، اما آن را تک بعدی دانسته و بر مبنای ارزش والا و الهی انسان از نوع دیگری از سیاست تحت عنوان سیاست الهی نام می‌برند و سیاست راستین را سیاست الهی و اسلامی می‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۱۱) که هم به دنبال مصالح دنیوی و هم اخروی است. از منظر امام سیاست، هدایت و راهبرد جامعه و تامین مصالح کلی انسان‌ها و حرکت آن‌ها در مسیر فطرت است که از طریق تهذیب، راهنمایی و تربیت، آن هم در بستر حکومت اسلامی تحقق می‌یابد. همچنین امام در غایت سنجی سیاست، آن را مقسّمی برای تنظیم روابط بین حاکم و ملت و روابط بین حاکم و سایر کشورها دانسته‌اند که مقصد آن جلوگیری از فساد [حفظ کیان اخلاق جامعه] دانسته شده است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۳۳) اداره امور کشور، غایتی ابزاری برای تعریف سیاست می‌باشد که امام نیز در برخی مبادی به آن توسل جسته اند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۰: ۱۱۴) امام رکن اصلی سیاست را قدرت و غایت آن را تربیت انسان و رساندن او به سعادت [اخلاق کامله انسانی] می‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۳: ۴۳۲-۴۳۳) فلذا تربیت سیاسی نگاهی واقع‌گرایانه به مقوله حاکمیت و سیاست خواهد داشت.

امام خمینی در چارچوب اختیارات ولی فقیه و حکومت اسلامی در مورخه ۱۰/۱۶ طی نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای فرمودند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض کنم که حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفضّه به

نبی اسلام (ص) یک پدیده بی معنا و بی محتوا می باشد. اشاره می کنم به پیامدهای آن که هیچ کس نمی تواند ملتزم به آن ها باشد؛ مثلاً خیابان کشی ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از ورود و خروج هر نحو کالا و منع احتکار در غیر سه مورد و گمرکات و مالیات و جلوگیری از گران فروشی، قیمت گذاری و جلوگیری از پخش مواد مخدر و منع از اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی (که مشمول نصوص است) حمل اسلحه به هر نوع که باشد و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است ... حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است و حاکم می تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی را که ضرار باشد در صورتی که دفع بدون تخریب شود خراب کند. حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که با خود مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی است که در جریان آن مخالف مصالح اسلام است مادامی که چنین است از آن جلوگیری کند. حکومت می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰: ۱۷۰) امام خمینی قلمرو وسیعی برای فقه دانسته و حکومت را فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشر می داند. وی با وجود این که روش فقهی صاحب جواهری را تأیید می کند اما به پویایی فقه اسلام و دخالت دو عنصر تعیین کننده در اجتهاد؛ یعنی زمان و مکان توجه تام دارد. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۹۸)

۱-۵. موافقان

در بررسی دیدگاه موافقان منظومه فکری و عملی تربیت سیاسی حول محور ولایت فقیه، فقیهان نامدار شیعه برای پیامبر گرامی اسلام (ص) علاوه بر ولایت تکوینی و مقامات بلند معنوی معمولاً سه شأن و منصب تشریحی را ذکر کرده اند. آن سه منصب عبارتند از: (۱) منصب نبوت و رسالت (۲) منصب زعامت سیاسی (۳) منصب قضاوت و پایان دادن به خصومت (عاملی، بی تا، ج ۱: ۲۱۴؛ فاضل مقداد، بی تا: ۱۵۸) علاوه بر این برخی از دانشمندان مسلمان به استناد اطلاق آیه «النبی اولی بالمؤمنین من

اهمیت و لزوم تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی(ره) ۱۰۵

أنفسهم»(احزاب: ۶) حد و مرزی برای ولایت معصوم قائل نبوده و معصومان(ع) را بر کلیه اموال و نفوس، دارای ولایت مطلقه می‌دانستند.(شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق: ۱۵۳؛ طباطبایی، بی تا، ج ۱۶: ۲۷۶) هر چند این دیدگاه نیز خالی از نقد نبوده است.(آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۳۱۳)

ولایت در حوزه تشریح و قانونگذاری و همچنین وجوب اطاعت در اوامر شخصی و عرفی نیز از اهم حوزه‌های ولایت‌پذیری است که فقها به آن پرداخته‌اند.(اصفهانی، بی تا: ۳۱۳) موافقان نظریه ولایت فقیه با تفویض ولایت عام معصومین(ع) به فقیهان، کلیه شئون مندرج در باب ولایت معصومین(ع) را قابل انتقال به فقهای عصر غیبت می‌دانند.(آملی، بی تا: ۳۳۴) بی شک پیامبر(ص) و امامان(ع) در جایگاه رفیع عصمت، شأنی جز هدایت عامه و خیرخواهی عمومی برایشان متصور نیست. این هدایت عمومی و خیرخواهی جمعی که ما از آن به تربیت و استعانت در جهت تکامل انسان تعبیر می‌نمائیم در جایگاه حکومتی خود شأنی سیاسی را نیز رقم می‌زند. مدعیان این گروه که به جایگاه حکومتی پیامبر و امامان(ع) واقف هستند، ولایت فقیه را ضامن بقاء تربیت سیاسی تلقی می‌نمایند.

بر اساس دیدگاه موافقین ولایت فقهای امامیه در عصر غیبت، سلطه و ولایت -به نیابت از امام معصوم- از آن فقیه عادل است، هر چند در خصوص دلایل اثبات آن اختلاف نظر وجود دارد.(اراکي، ۱۳۸۸: ۶) موافقان این نوع از ولایت که صرفاً دارای شأنی ترجیحی و دارای جنبه‌ی فقهی است، ضمن نفی ولایت غیر فقیه، آن را انگاره‌ای تاریخی نیز تصور می‌نمایند. فی‌الجمله در همین رابطه به روایتی از پیامبر اکرم(ص) استناد شده است که فرمودند: «اللهم ارحم خلفائی. قیل یا رسول الله و من خلفائک؟ قال: الذین یأتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی...»(ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۴۲۰) پیامبر(ص) در این روایت جانشینان خود را روایان احادیث نامگذاری می‌کند و جواز ارجاع به آنها را صادر می‌فرماید. قائلان به این دیدگاه با استناد به منابع دینی همچون قرآن در مقام اثبات نظریه ولایت فقیه برآمده‌اند. علم به مصالح و مفاسد انجام هر کاری(نحل: ۷۶-۷۵) لزوم جلوداری اجتماعی کسی که در صراط مستقیم هدایت است(یس: ۴-۳) لزوم علم به حق در پیشرانی جامعه به سوی حق و حقیقت(یونس: ۳۵) مساوی بودن عالم و غیر عالم به ویژه در امر زمامداری(زمر: ۹؛ رعد: ۱۶) از جمله این استنادات است. این مستندات همگی اشعار بر این دارند که ولی امر که صاحب مقام ولایت بر اجتماع است، از آن رو که دارای بینش و علمی ممتاز از دیگران است،

صاحب مقام سرپرستی، اداره و تربیت اجتماع است. از طرفی پیشرانان نظریه ولایت فقیه با بزرگ نمودن حیطه وظایف ولی فقیه در عمل باری گران را بر عهده او می‌گذارند. آنان معتقدند برخی از وظایف همچون تأمین امنیت، حفظ نظم، تأمین رفاه، آموزش و پرورش و حل منازعه از کار ویژه‌های نهاد حکومت است و دینی یا غیر دینی بودن نظام سیاسی تأثیر مستقیمی در آن نمی‌گذارد. در عوض، ولی فقیه علاوه بر رهبری و هدایت در جهت آبادانی عمومی، باید پیشران کشور به سوی ارزش‌های معنوی و الهی نیز باشد. هدایت انسان در جهت قرب به خدا با خروج او از ظلمت جهل و ورود به روشنای علم و آگاهی و خرد(ابراهیم: ۱؛ بقره: ۲۵۷) مکتب بخشیدن به مومنان در روی زمین برای اقامه نماز و اداء زکات و امر به معروف و نهی از منکر(حج: ۴۱) که با تشکیل دولت و رسمیت بخشیدن به نظام سیاسی هم راستا است(مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۵) وعده جانشینی ایمان آورندگان به خدا بر روی زمین(نور: ۵۵) اقامه قسط و عدل(حدید: ۳۵ و احسان(نحل: ۹۰) مبارزه با شرک و مظاهر آن(غافر: ۳۵-۲۳) از اهمّ مسئولیت‌های معنوی ولی فقیه و مسئول تربیت جامعه اسلامی در تحقق ارزش‌های الهی به شمار می‌رود. این بزرگداشت مسئولیت‌های ولی فقیه به موجب شأن هدایت و رهبری عامه او است که مؤید وظایف و مسئولیت‌های خطیر ایشان در حیطه تربیت سیاسی است.

۵-۲. مخالفان

برخی از فقها با تکیه بر اصل عدم ولایت، هر گونه ولایتی را جز ولایت خداوند، پیامبر(ص) و امامان معصوم(ص) مردود دانسته‌اند.(حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵۵۷) این گروه از محققین با ردّ ولایت فقها در تمام آنچه معصومین(ع) در آن ولایت داشته‌اند دلایل موافقین ولایت مطلقه فقیه را نیز مخدوش دانسته‌اند.(حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵۷۱) همچنین از نگاه این گروه از متبیین به کارگیری قاعده احسان در تئوریزه کردن ولایت فقیه نیز ناممکن است.(حسینی مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵۷۴) زیرا تصدی امر حکومت تنها از جانب حاکم شرع(فقیه) دالّ بر احسان نیست، بلکه تصدی این امر از سوی سایر مستعدین و متخصصین در سایر حوزه‌ها نیز دلالت بر احسان می‌کند. از جمله فقیهان نامداری که در زمره منتقدین نظریه ولایت فقیه جاگرفته، شیخ انصاری است. زیرا شیخ انصاری در کتاب مکاسب پس از آنکه دو منصب فتوا دادن و قضاوت کردن را بی هیچ اختلافی برای فقیه ثبت کرده؛ درباره منصب ولایت تصرف در جان و

اهمیت و لزوم تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی(ره) ۱۰۷

مال مردم، دیدگاه جدیدی را مطرح می‌کند و این نوع ولایت را به دو قسم ولایت استقلالی و ولایت اذنی تقسیم‌بندی می‌نماید و به هنگام بررسی مستندات این دو نوع ولایت، ادله اثبات ولایت استقلالی را از اثبات مدعا قاصر دانسته و جمله معروف «دونه خرط القتاد» را بیان می‌فرمایند. (شیخ انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۵۶۰-۵۴۵) همچنین محقق گراندسر سید محمد آل بحر العلوم در کتاب "بلغه الفقیه" برای نخستین بار به مبادی تصویری ولایت فقیه توجه خاص کرده است. پیش از وی در مبحث ولایت فقیه همت فقیهان بیشتر مصروف ارائه ادله و تعیین حدود و اختیارات ولی فقیه بوده و بر مبادی تصویری مسئله توجه شایانی نمی‌شده است. این فقیه ژرف‌نگر در آغاز بحث، مبادی تصویری مسئله را عنوان کرده و درباره معنای لغوی و اصطلاحی ولایت، تفاوت حق و ولایت، تقسیمات مختلف ولایت‌های شرعی، ولایت اجباری و اختیاری، خاصه و عامه، استقلالیه و اذنیه، مراتب ولایت، اصل عدم ولایت، محدوده ولایت معصومان(ع) و بحث کرده است و بعد از تقسیم ولایت به استقلالی و اذنی، هر دو نوع ولایت را برای معصومان(ع) اثبات کرده، ولی ادله را از اثبات ولایت استقلالی فقیه قاصر دانسته و با موشکافی محققانه تقریب استدلال به هر یک از روایات را بیان کرده و سپس به نقد دلالت هر یک پرداخته است و نسبت به ولایت اذنی فقیه، دلالت ادله را تمام می‌داند و ولایت اذنی فقیه را به کلیه اموری که هر طایفه‌ای در آن امور به رئیس خود مراجعه می‌کند، توسعه داده است. (آل بحر العلوم، ۱۴۰۳ق) این گروه از فقیهان با ردّ ضمنی توانایی سیاسی فقیه در اداره اجتماع مسلمین بر این باورند، برپایی حکومت از امور اذنی در دوران غیبت محسوب نمی‌شود و این بدان دلیل است که تربیت سیاسی که نتیجه آن ثبات دائمی حکومت خواهد بود جز با فکر و ید نافذه ولی خدا به طور کامل محقق نمی‌شود و اجرای ناقص آن نیز لطمات جبران ناپذیری را بر پیکر اسلام وارد خواهد ساخت.

۶. جامعه مدنی و محوریت تکامل تربیت سیاسی

تربیت سیاسی که یک فرآیند برای انتقال باورها و ارزش‌های ملی از نسلی به نسل دیگر است، تنها در ظرف اجتماع اجازه بروز و ظهور خواهد یافت. ظرفیت اجتماع نیز جز با حضور حداکثری عموم جریانات و گروه‌ها به تکامل ظرفیتی خود نخواهد رسید. تربیت سیاسی که تئوری نقدها، سازش‌ها و تکررها است، جز در سایه چارچوبی که این اختلافات را بر محور احترام متقابل به رسمیت بشناسد تجلی و تکامل نخواهد

داشت. این محور اساسی که تربیت سیاسی بر اساس آن قوام خواهد یافت، جامعه مدنی است. جامعه مدنی مجموعه تدابیری است که یک مجموعه انسانی متکثر و متنوع، از آغاز تاکنون، از قبایل اولیه تا جوامع شهری شده و پیشرفته و پیچیده امروزی اتخاذ کرده‌اند. این مجموعه تدابیر از یک سو با توجه به حفظ حقوق مردم و از سوی دیگر با التفات به حفظ کیان حاکمیت پیشران تربیت سیاسی خواهد بود. جامعه مدنی یا جامعه سیاسی را می‌توان در مقابل جامعه مدنی بدوی قرار داد. جامعه مدنی بدوی جامعه‌ای بدون حکومت و بدون قانون است و حرکتی در جهت تکامل سیاسی جامعه در آن وجود ندارد اما در عوض جامعه مدنی پیشرفته امروزی دارای حرکتی رو به جلو و سیر تکاملی تدریجی است. سه رکن هر جامعه مدنی را می‌توان «حق، قانون و کثرت گرای (سیاسی، فرهنگی، دینی و ...) دانست (سروش، ۱۳۷۸) که بدون آنها تمدن و مدنیت حاصل نشدنی است. هر ملتی و مکتبی می‌تواند با توجه به هدف و مقصدی که دنبال می‌کند شکل و راه و روش مناسب را برای رفتن به سوی هدف دراز مدت، در زمان و جایی خاص، برگزیند. افزون بر اینها آزادی، مردم‌سالاری، قانون، سازماندهی، کثرت‌گرایی و ... نیز روش‌ها و ابزارهایی در جهت رساندن انسان به هدف و مقصد خود می‌باشند. اصطلاحات و ساخت‌ها در زمان‌های مختلف دگرگون می‌شوند، و آنچه پابرجا و پایدار می‌ماند، تلاش انسان و اراده او برای پیمودن راه کمال و رسیدن به مراحل بالای تعالی و «شدن پیوسته» در راستای تکاپو برای نزدیک شدن به خداگونگی است.

جامعه مدنی (civil society) به مفهوم دولت (state) و در مقابل خانواده به کار می‌رود. اگر چه مفهوم جامعه مدنی به ویژه بعد از رنسانس، از غرب بازتاب یافته است و با فرآیند پیچیده شدن جوامع به صورت یک ضرورت احساس می‌شود، اما مجبور نیستیم این مفهوم را با تمام مبانی و پیش‌فرض‌های غربی‌اش بگیریم؛ بلکه می‌توانیم آن را بازسازی کنیم و معانی مخالف با حکومت دینی و جامعه دینی را از آن بنزداییم و به شکل مطلوب و سازگاری در جامعه خودمان پیاده کنیم. هر چند چنین کاری در مقام عمل بحران‌زاست ولی با بهره‌گیری از الگوی تربیت سیاسی، به واسطه آموزش و تبیین دقیق مفاهیم امکان‌پذیر است. اختلافات مبنایی ما با جوامع غربی در ارائه الگوی مطلوب جامعه مدنی در اموری همچون، محتوای قانون، حقوق بشر، مشارکت مردم در اداره جامعه و همچنین ویژگی‌ها و اختیارات حاکم است. مفاهیمی همچون آزادی، مشروعیت، مشورت، امر به معروف و نهی از منکر و ضرورت رهبری نیز از جمله

مفاهیمی هستند که ضمن نقش‌آفرینی برجسته در تحقق جامعه مدنی از ارزش‌های کلان اسلامی محسوب می‌شوند. تحقق جامعه مدنی اسلامی نیازمند به تعلیم، تربیت و پرورش مردم در مراکز علمی برای ایجاد روحیه مدنی، بالا بردن و ارتقاء سطح اعتماد سیاسی و اجتماعی، احساس امنیت مردم در احزاب و تشکل‌ها، پیشرفت اندیشه سیاسی مردم، تساهل و تحمل نسبت به اختلاف‌ها و سلیقه‌های موردی و جزئی، نفی هر گونه انحصار حزبی، حاکمیت قانون الهی و مردمی در منطقه‌الفراغ، ارتباط هر چه بیشتر دولت‌مردان با مردم و احزاب و تشکل‌ها، تساوی همگان در برابر قانون، همکاری دولت در ایجاد احزاب و تشکل‌هاست.

در اندیشه سیاسی اسلام، حکومت به عنوان وسیله‌ای برای ابلاغ و اجرای احکام و دستورات الهی شمرده می‌شود، که وظیفه‌ای بسیار سنگین برای اجرای عدالت و احقاق حق (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳) و امانتی وزین بر عهده دارد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۳) پس اولاً حکومت، امانتی الهی است که باید به اهلش واگذار شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «ان الله یأمرکم ان تودّوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً» (نساء، ۵۸) ثانیاً هدفش ایجاد عدالت اجتماعی است، که البته همه مردم در تحقق آن باید مشارکت عمومی داشته باشند؛ زیرا حق تعالی فرموده است «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز.» (حدید، ۲۵) ثالثاً وظیفه حاکم اسلامی است، که در نهایت ساده‌زیستی (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۷) و نصیحت‌پذیری (حکیمی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۷۱) قرار گیرد و در اجرای قوانین فرقی میان خویشان خود و دیگران قرار ندهد. (نهج‌البلاغه، نامه ۴۱)

از دیدگاه امام خمینی حکومت اسلامی که برپایه مردم‌سالاری دینی و تحقق و تکامل جامعه مدنی اسلامی شکل گرفته است، نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است؛ البته نه مشروط به معنای متعارف فعلی آن، که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به مجموعه شرایطی هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶) از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد. حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به

خداست. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده‌دار شد به امر خدا بود و به حکم قانون حضرت علی (ع) را به خلافت تعیین کرد. در حاکمیت اسلامی زمامداران نیز دارای شرایط خاص و ویژه‌ای هستند. علم به قانون و عدالت دو شرط مهم و ضروری برای زمامدار است. در زمان غیبت، استمرار احکام و قوانین شرع و دوری از هرج و مرج، ضرورت تشکیل حکومت را نشان می‌دهد و حاکم کسی است که دو وصف علم به قانون و عدالت را دارا باشد؛ از این رو فقها، مقام و وظیفه ائمه و رسول خدا (ص) در امر حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع را دارند. ولایت فقیه امری اعتباری و جعلی است؛ پس لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ و ثغور و نظام حکومت شرعی تلاش کنند. اگر این امر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است و گرنه واجب کفایی می‌باشد. در اینجا نباید بین ولایت حکومتی و اعتباری با ولایت تکوینی خلط کرد. شایان ذکر است که حکومت فی حد نفسه شأن و مقام نیست، بلکه وسیله‌ای برای انجام وظیفه و اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است. امام خمینی برای اثبات ولایت فقیه به روایات (وسایل الشیعه، باب ۸، حدیث ۵، کتاب قضا ابواب صفات قاضی) و (اصول کافی، کتاب فضل العلم، ج ۳، باب فقد العلماء) و (توقیع امام عصر علیه السلام) و غیره تمسک می‌کند و می‌فرماید: «حال که ریاست و قضاوت فقهای اسلام از سوی ائمه علیه السلام تعیین شده و محدوده زمانی برای آنها مشخص نکرده پس منصب آنها همیشه محفوظ است.» (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۹۵) معظم‌له در پایان بحث ولایت فقیه، تشکیل حکومت اسلامی را تکلیفی شرعی برای عموم مردم معرفی می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۱۵۲)

۷. نتیجه‌گیری

تربیت سیاسی مهم‌ترین رکن پایداری هر نوع از حکومت مردم پایه محسوب می‌شود. این فرآیند به جهت انتقال ارزش‌های حاکمیتی در سطح بین نسلی از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. فقه سیاسی شیعه که با تبیین نظریه ولایت فقیه از سوی امام خمینی دوران شکوفایی خود را طی می‌کند نیز از این امر مستثنی نیست. از نظر امام خمینی، حکومت با تأیید مردم قوام می‌یابد، لذا مردم، پایه و اساس حکومت محسوب می‌شوند. در این بینش، پذیرش جامعه مدنی به عنوان وجه تکامل تربیت سیاسی که پایبند به ارزش‌های اصیل اسلامی نیز باشد، از این رو دارای ارزش محسوب می‌شود که مردم را

در پیوند با مطالبه حقوقشان مواجه می‌سازد. هر چند حکومت‌های مردم پایه غیر دینی نیز به تربیت سیاسی نیازمند هستند و قواعد و چارچوب‌های اجتماعی خود را بر اساس آن پایه‌ریزی می‌نمایند، اما وجه ممیز تربیت سیاسی دینی در آن است که قواعد و چارچوب‌های اجتماعی در آن، علاوه بر تناسب با نیازهای ظاهری جامعه، متناسب با نیازهای روانی و باطنی جامعه نیز می‌باشد، که از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم شمرده می‌شود. در اندیشه سیاسی اسلام که امام خمینی نیز شالوده انقلاب اسلامی را بر اساس آن بنا نموده‌اند، حکومت به عنوان وسیله‌ای برای ابلاغ و اجرای احکام و دستورات الهی شمرده می‌شود، که وظیفه‌ای بسیار سنگین برای اجرای عدالت و احقاق حق و امانتی وزین بر عهده دارد. پس اولاً حکومت، امانتی الهی است که باید به اهلش واگذار شود؛ ثانیاً هدفش ایجاد عدالت اجتماعی است، که البته همه مردم در تحقق آن باید مشارکت عمومی داشته باشند؛ ثالثاً وظیفه حاکم اسلامی است، که در نهایت ساده‌زیستی و نصیحت‌پذیری قرار گیرد و در اجرای قوانین فرقی میان خویشان خود و دیگران قرار ندهد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

آملی، محمدتقی (بی‌تا) المکاسب و البیع، قم، موسسه النشر الاسلامی
اخترشهر، علی (۱۳۸۶). مولفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی در حکومت دینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

اراکی، محسن (۱۳۸۸). «اثبات ولایت فقیه در پرتو عقل و قرآن»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۵۳، صص ۲۰-۵.

امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۴) ولایت فقیه، تهران، موسسه نشر آثار امام خمینی.

امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۵ق). الرسائل، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

امام خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۹۰) تحریرالوسیله، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

امام خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا) کشف‌الاسرار، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

بحرالعلوم، محمد بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بلغه الفقیه، ج ۱، شرح و تعلیق سید محمد تقی آل بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق.

بستانی، فواد (۱۳۷۵) فرهنگ ابجدی، ج ۲، تهران، اسلامی.

- جاویدی کلاته جعفرآبادی، طاهره (۱۳۹۴). «مبانی فلسفه تربیت سیاسی از منظر امام خمینی و جان-لاک»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال نهم، ش ۳۰، صص ۹۹-۱۱۸.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۱). «جایگاه تعقل و تعبد در معارف اسلامی»، مجله حوزه، ش ۴۹.
- حسینی مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق) العناوین، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- حکیمی، محمدرضا و برادران (۱۳۸۰). الحیاه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- راسل، برتراند (۱۳۶۷). قدرت، ترجمه: نجف دریابندی، تهران، خوارزمی.
- راش، مایکل (۱۳۸۷). جامعه و سیاست، تهران، سمت.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد بن فضل (۱۴۰۴ق) المفردات، بی‌جا، دفتر نشر کتاب.
- رودی، کلایمر (۱۳۵۱). آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، ج ۲، تهران، سیمرغ.
- ریمون، آرون (۱۳۶۶). خاطرات، تهران، علمی.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). الفائق فی غریب الحدیث، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- سروش، عبد الکریم (۱۳۷۸). بسط تجربه نبوی، تهران، صراط.
- سروش، عبد الکریم (۱۳۷۲). فربه تر از ایدئولوژی، تهران، صراط.
- سیوری، فاضل مقداد (بی تا). نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه، قم، مکتبه آیت... مرعشی.
- شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، موسسه دائره المعارف، فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۰ق). المکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۶ق). دروس فی علم الاصول، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
- صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۷۳) عیون اخبار الرضا (ع)، قم، صدوق.
- صلیبا، جمیل؛ صانعی، منوچهر (۱۳۶۶). فرهنگ فلسفی، تهران، حکمت.
- طباطبایی، محمد حسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۹). عده الاصول، قم، بوستان کتاب.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۲). بنیادهای علم سیاست، چ دهم، تهران، نشر نی.
- عاملی، محمد بن مکی (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، منشورات مکتبه المفید.
- عبدالحمید، ابوالحمد (۱۳۶۵). مبانی سیاست، تهران، توس.
- علاقه‌بند، علی (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، نشر روان.
- فالکس، کیت (۱۳۸۱). شهروندی، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- فتحی، یوسف (۱۳۸۸). «رابطه اخلاق و سیاست با تاکید بر اندیشه امام خمینی»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال چهارم، ش ۳.
- الفرّاء، محمد بن الحسین (۱۴۰۶ق)، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

اهمیت و لزوم تربیت سیاسی در مکتب اجتهادی امام خمینی(ره) ۱۱۳

- فیرحی، داود(۱۳۸۹). نظام سیاسی و دولت در اسلام، تهران، سمت، ج ۸
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی(۱۳۶۵). الوافی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین.
- کدیور، محسن (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی.
- کدیور، محسن(۱۳۸۳). ولایت فقیه و مردم‌سالاری، بازتاب اندیشه.
- کلینی، محمدبن یعقوب(۱۴۰۱ق). الکافی، بیروت، دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات.
- مجلسی، محمدباقر(۱۳۶۳). بحارالانوار، تهران، مکتبه‌الاسلامیه.
- محقق اصفهانی، محمدحسین(بی‌تا). حاشیه کتاب المکاسب، قم، مکتبه‌البصیرتی
- محقق خراسانی، محمدکاظم(۱۴۰۶ق). حاشیه کتاب المکاسب، تهران، انتشارات. وزارت ارشاد.
- مظفر، محمدرضا(۱۳۸۶). اصول الفقه، قم، ایران.
- معین، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین، تهران، معین.
- مکارم شیرازی، ناصر(۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب‌الاسلامیه.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ ق). دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، قم، المركز العالمی للدراسات الاسلامیه و دار الفکر.
- موریس، دوورژه(۱۳۴۹). اصول علم سیاست، مترجم: ابوالفضل قاضی، تهران، شرکت سهامی.
- میالاره، گاستون(۱۳۶۶). تعلیم و تربیت جدید، تهران، کتاب‌سرا.
- میرزای‌قمی، ابوالقاسم محمدبن حسن(۱۳۶۳). قوانین الاصول، تهران، علمیه اسلامیه.

Lynn Davies (1984) Political Education, Gender and the Art of the Possible, Educational Review, 36:2, 187-195, DOI: 10.1080/0013191840360209.

Neville Onebamhoi- (1994) Department of Political Science and Public Administration, University of Benin, Benin City, Nigeria.

Ted Tapper (۱۹۸۴) Political Education in Independent Schools: the traditional perspective reviewed and analysed, Educational Review, ۳۶:۲, ۱۷۷-۱۴۱, DOI: 00131894.3600204/10,1080.